

نکات و دقایقی از تفسیر آیه‌الله سیدمرتضی شبستری (ره)

الیاس کلانتری

در شماره گذشته فصلنامه بیانات مقاله ای در معرفی زندگی و روش تفسیری مفسر بزرگ معاصر فقید سعید استاد سیدمرتضی شبستری رضوان الله تعالی علیه نوشته شد. در قسمتی از مقاله به ذکر چند نمونه از تفسیر آیات قرآن از مباحث تفسیری ایشان به طور مختصر اکتفا گشت. در این مقاله، جهت توضیح دقیق تر اصول به کار رفته در روش تفسیری ایشان و برای آشنایی بیش تر اهل تحقیق در قرآن و علاقه مندان به مطالعات قرآنی، نمونه های دیگری از مباحث ایشان را می آوریم.

این موارد در مجموع، از دروس تفسیر قرآن و علم التفسیر و مباحث تفسیری و سخنرانی های ایشان انتخاب شده است. چون تمامی سخنرانی های ایشان هم عمدتاً تکیه روی مباحث تفسیری داشت و دیدگاه های ایشان اگرچه به صورت عام، در مورد قرآن مجید، در همین سخنرانی ها متجلی بود. جای های مورد نظر در این مقاله، از جزوات درسی و نوارهای سخنرانی و درسی ایشان و گاهی یادداشت های خود این جانب از کلاس های درسی استاد انتخاب شده با شماره مثال مشخص شده است.

بخش عمده این مثال ها ترجمه و توضیح مباحث مهم مربوط به درس علم التفسیر ایشان است. طبعاً درک دقیق نکات مباحث احتیاج به دقت زیادی دارد. توضیح مفصل نکات مهم این مباحث در یک مقاله فشرده ممکن نبود. لذا به توضیح مختصر بعضی از عبارات در داخل [] اکتفا شده است.

مثال یکم:

قطعیت دلالت قرآن

مرحوم استاد در مباحث مربوط به علم التفسیر موضوع «قطعیت دلالت قرآن مجید» را به صورت خاصی طرح می‌کرد. البته این موضوع مهم که آیا قرآن مجید قطعی الدلالة است یا ظنی الدلالة، یکی از مباحث علم اصول فقه است و در مباحث آن علم مطرح است. و جای طرح آن و نقل نظرات دانشمندان بزرگ این علم در این مقاله فشرده ممکن نیست. ایشان این موضوع را با توضیحات دقیقی مطرح می‌کردند که توجه کامل به آن توضیحات و مثال‌ها ابهام ظاهری مطلب را از بین می‌برد. در این قسمت به بخشی از نظرات ایشان از مباحث درس علم التفسیرشان اشاره‌ای می‌کنیم.

لازم است به صورت کلی بحثی در کیفیت دلالت قرآن مطرح کنیم و آن این که آیا دلالت آن قطعی است یا نه؟ و این که آیا دلالت آن تابع اسلوب محاوره‌ای عموم انسان‌هاست یا خیر؟ بلکه دارای طریقه مخصوص در نظم کلام است. که خوانندگان را از اکثر اصولی که انسان‌ها در محاورات خود بر آن تکیه می‌کنند، بی‌نیاز می‌سازد.

بر ما لازم است که قبل از هر چیزی (در این بحث) بدانیم معنای قطعیت دلالت قرآن این نیست که اگر کسی غفلت کرد از آن چه جهت دلالت نصب شده (در آیه) باز هم آیه در نظر او دلالتی بر مراد داشته باشد. همچنین مراد ما این نیست که از عوامل دلالت در آن امکان غفلت وجود ندارد. آن چه ما از آن بحث می‌کنیم، این است که آیا قرآن به صورتی قرار داده شده که شک را می‌پذیرد. در حقیقت و مجاز و عموم و خصوص؛ به طوری که بعد از تدبیر هم حقیقت روشن نشود یا این که قرآن به صورتی است که معنای مراد آن روشن می‌شود اعم از این که آن معنی حقیقی باشد یا مجازی. در این صورت، اگر کسی در معنای آیه‌ای تردید کرد، این تردید ناشی از عدم اطلاع اوست از آن چه جهت دلالت در آیه نصب شده است. به عبارت دیگر، کتاب خدا از بیان اراده خداوند قاصر نیست، نه از ناحیه خودش، نه از ناحیه امری که عارض بر آن شده است.

بلکه آن کتابی است که ریبی در آن نیست، و جز این نیست که در ریب افتادن از ناحیه قصور یا تقصیر ماست در استخراج دقایق آن یا در رجوع به کلام رسول الله ﷺ و جانشینان او ائمه اهل البیت (علیهم السلام). خلاصه، منظور استاد این بود که قرآن مجید در افاده مدلول‌های خود نارسا و ناتوان نیست بلکه عدم توجه به روش خاص قرآن و عدم تدبیر مناسب در آن، این مشکل را به وجود می‌آورد.

مثال دوم:

در مورد تفسیر به رأی می‌گفت: ^۱

در کتاب خداوند، بیان هر چیزی وجود دارد از آن چه انسان‌ها به آن نیازمندند. قرآن مجید

به صورتی است که بعد از فحص و تدبّر کامل مورد مجملی باقی نمی ماند و امکان درك معانی قرآن به صورت قطعی وجود دارد و امکان تفوه به جواز قول به غیر علم و به پیروی از نظر ناشی از هوای نفس و گمان در مورد آن چه ذر ابتداء به ذهن خطور می کند، وجود ندارد، یعنی انسان ناچار به تفسیر به رأی و اظهار نظر از روی گمان نیست.

پس برای طالب فهم قرآن شایسته، بلکه واجب است در آن امعان نظر و تدبّر کند تا این که معانی برای او روشن شود. طبق آنچه کتاب بیان کرده است. و باید اهتمام ورزد به رعایت فروق آن تا این که ناچار نشود منسوخ را ناسخ و متشابه را محکم و خاص را عام فرض کند. همچنین، نباید به قسمتی از آیه توجه کند و از آن چه معنی آیه را تمام می کند، غفلت ورزد. نباید فقط به فواتح یا خواتیم کلام توجه کند. همچنین، نباید غفلت کند از این که آیه در مورد چه کسی تکلم می کند و یا خطابش متوجه کیست. امثال این ها از آن چه تغییر می دهد وضعیت کلام را و مؤثر واقع می شود در معنای آن، همچنان که هشدار داده است به آن در حدیث نقل شده در آخر مقدمه پنجم از تفسیر صافی به نقل از تفسیر نعمانی: با وجود حرام بودن تفسیر به رأی نزد عموم مسلمین، همین تفسیر به رأی شیوع پیدا کرده در نزد اهل سنت و به عالم شیعه نیز سرایت کرده است. البته منکر آن نیستیم که متقین از علما و مفسران در مواردی که امکان تحقیق برای آنها پیدا نشده، اکتفا کرده اند به اینکه بگویند [در معنی آیه] احتمال دارد! یا چنین گفته شده، یا مفسران گفته اند یا اجماع مفسران چنین است، یعنی نظر قطعی صادر نکرده اند. لکن همین روش موجب شده کسانی که اهل تحقیق و تعمق نیستند، آن چه را در کتب دیده اند مسلم فرض کنند. به خصوص وقتی آن چه را نقل کرده اند، مورد ظن یا موثوق باشد و آن ها بنا بر نظرشان که قرآن قطعی السند و ظنی الدلالة است و این که ظن را حجّت فرض کرده اند، به آن چه یافته اند، احتجاج کرده اند، اگر چه آن مطلب معلوم و قطعی نبوده است. شما می دانید بعد از توجه به آنچه در مباحث قبل ذکر شد، این کار نیز از نوع تفسیر به رأی است و همین سبب سستی احتجاج آن ها در موارد کثیری شده است.

در بیان بعضی از موارد تفسیر به رأی

مرحوم استاد در قسمتی از این بحث بعد از اشاره به سبب سقوط در ورطه تفسیر به رأی که ناشی از عدم تدبّر کامل و عدم فحص و به کار بردن روش های نادرست در تفسیر است، و اشاره به بعضی از عوامل که منشأ به کار بردن این نوع روش های غلط است، از جمله جهل و عناد و پیروی از آرای دیگران و از هواهای آن ها یا خود، به عنوان مثال و روشن شدن بیش تر مطلب مثال هایی می آورد از جمله^۲:

۱. جهت روشن تر شدن مطلب اشاره می کنیم به تفسیر قسمتی از دو آیه در سوره نساء که عبارتند از: آیات ۵۸ و ۵۹ در آن چه مربوط می شود به موضوع و موقعیت «اولو الامر»، خدا

می فرماید: ان الله يأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها واذ احکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل. باز می فرماید: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر. بعضی از مفسران خطاب را در «یامرکم» تعمیم داده اند به همه مکلفان و لفظ «الامانات» را بر تمام اقسام امانت حمل کرده اند و «اهل» را تفسیر کرده اند به صاحب امانت به طور مطلق. در نتیجه آیه شکل این آیه را پیدا کرده است: فان امن بعضکم بعضا فلیؤد الذی اؤتمن امانته (بقره ۲/۲۸۳). اما تدبیر کامل و جدا کردن فکر از هواها نشان می دهد که امر به آن صورت که گمان کرده اند، نیست. بلکه مخاطب در صدر آیه همان مخاطب در جمله تالی است که عطف بر جمله «ان تؤدوا الامانات» شده است و آن عبارت است از «و اذا حکمتم». معلوم است که مخاطبین دومی همان حکام هستند همان هائی که مخاطب بودند در «یامرکم» نه عموم انسان ها. حمل ضمیر بر عموم، تفسیر به رأی است و تأیید می کند این مطلب را این که کلام به صورت استینافی آمده و در صدر آن «ان» قرار گرفته به طوری که اگر مراد عموم بوده، لازم بود حرف عطف آورده شود یا در صدر آن جمله «یا ایها الذین آمنوا» قرار بگیرد و سپس آیه دوم بر آن عطف شود به این صورت: «واطیعوا الله واطیعوا الرسول» همچنان که این مطلب مخفی نیست بر کسی که با اسلوب های کلام آشنا باشد. به هر حال، حمل خطاب بر عموم در این جا سخنی بی دلیل و تفسیر از روی رأی و هوی است. در این جا مراد از امانات همان است که نزد حکام و اولیاء امور است از آن چه که لازم است به کسی که استحقاق آن را دارد و اهل برای آن می باشد، تأدیه شود. پس در نتیجه، صحیح همان است که در کافی و تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل شده است و آن عبارت است از: «ایانا عنی، ان یؤدی الاول الی الامام الذی بعده الکُتُبَ والعلمَ والسلاح»^۳. البته آن چه ما گفتیم منافات ندارد با عمومیت حکم یعنی وجوب رد امانات به طور مطلق به مقتضای مناط یا از آیه دین یا آیه سوره مؤمنون. منظور این است که وجوب رد امانت به طور مطلق، مورد نظر این آیه نیست و آن حکم از آیات دیگر برمی آید، بلکه در این آیه امانت به معنی خاص مورد نظر است.

اما آیه دوم، اگرچه خطاب در آن ظاهراً متوجه عامه مؤمنین است، لکن مخاطب در کلمه «تنازعتم» شامل همه نیست تا اینکه شامل «اولو الامر» هم باشد. به جهت این که معنی ندارد اطاعت آن ها واجب شود سپس نزاع با آن ها تجویز شود. همچنان که نقل شده در تفسیر صافی از امام باقر علیه السلام که فرمود: «کیف یأمرهم الله عزوجل بطاعة ولاة الامر ویرخص فی منازعتهم»^۴. بلکه مخاطبان همان ها هستند که مأمور شده اند به اطاعت آن ها یعنی «اولو الامر» به طوری که به آنها گفته شده: اطیعوا الله... پس در نتیجه مراد از آیه: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله... مؤمنان هستند غیر از اولو الامر، اگرچه اولو الامر افضل مؤمنان اند ولی مورد خطاب در این آیه نیستند. پس آن چه که مرتکب شده اند بعضی از مفسران در نظر به اینکه خطاب آیه عمومیت دارد و گفته اند:

وقتی رعیت و اولوالامر در چیزی اختلاف پیدا کردند، واجب است که به الله و رسول مراجعه کنند، از نوع تفسیر به رأی و خارج از محل است.

مثال سوم:

مرحوم استاد در بحثی به دنبال بحث قبلی و در ارتباط با آن، به توضیح بعضی از طرق احتراز از تفسیر به رأی پرداختند و در آن اشاره ای فشرده به بعضی از عوامل تفسیر به رأی و طرق جلوگیری از آن به میان آوردند.

کسی که قرآن را تفسیر به رأی می کند از روی پیروی از هوای نفس یا به جهت تعصبی که روی عقیده و مذهب خود دارد یا از روی عناد با حق و اهل آن، دارویی برای درد او پیدا نخواهد شد، جز این که از باطل جدا شود و باطن خود را اصلاح کند. در این زمینه، بیان نکته ای و اصلی لازم است جهت دور ماندن از انحراف و این جا غرض بیان اصلی است جهت تقلیل خطا در تفسیر و دلالت بر کیفیت استفاده مراد برای کسی که در عملش اخلاص دارد و حق را مراعات می کند. سپس بدان که حکیم، خصوصاً آن که «لایعزب عن علمه مثقال ذرة» وقتی اراده هدایت به وسیله کلام خود را دارد، حتماً در آن کلام عمودی قرار می دهد که دلالتش به آن تکیه کند و مستند شود در سایر جوانب کلام. پس کسی که اراده فهم آن کلام را داشته باشد، اگر امر خود را مبتنی کند بر آن عمود، از حق منحرف نخواهد شد و عمل او تفسیر به رأی نخواهد بود. اگر راه دیگری را در پیش بگیرد، در فتنه خواهد افتاد و قرآن را با هوای و رأی خود تفسیر خواهد کرد و این چنین است شأن متشابهات با محکومات، همچنان که قبلاً متوجه آن شدی. و از باب مثال به موردی اشاره می کنیم:

مورد مثال آیه مورد بحث قبلی است: **اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منكم**. از جهت این که به امر ولایت بیش تر اشراف دارد و این که به وجوه مختلف تفسیر شده است. می گوئیم: مخاطبان در این قسمت از آیه «فان تنازعتم» همانهایی هستند که مأمور شده اند به اطاعت! چون جمع بین حکم به اطاعت از کسی با اجازه نزاع با همان شخص امکان پذیر نیست. همچنین روشن می شود که تنازع در آن چه به اولوالامر مربوط است قطعاً از موارد آیه است، اگر نه محلی برای حرف «ف» در «فان تنازعتم» باقی نمی ماند. یعنی آوردن این حرف بی مورد بود. همچنین مرتب بودن ارجاع مورد تنازع به «الله» و «رسول» بدون «اولوالامر»: بلکه در این صورت ذکر اولوالامر «حشو» می شد و کلام از حد بلاغت هم سقوط می کرد، علاوه بر این که از اعجاز خارج می شد.

پس معنای آیه به این صورت است که اطاعت از الله و رسول و اولوالامر واجب است و اگر شما در اولوالامر و یا آن چه به آن ها ارتباط دارد، اختلاف کردید، مراجعه کنید به الله و رسول الله. در این صورت آیه متضمن بهترین روش هدایت می شود و با آن سرگردانی بر طرف می شود و قول به اتمام می رسد با اخذ به نص در تعیین اولوالامر همچنان که شیعه این راه را انتخاب کرده و به این راه رفته است.

و همچنین اگر مراد در آیه تنازع در غیر اولوالامر بوده در این صورت امر به ارجاع به الله و رسول زاید می‌شد. چون رجوع به الله و رسول از لوازم اطاعتی است که به آن امر شده با این قسمت از آیه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول»! همچنان که روشن شد تغییر تنازع به غیر اولوالامر خارج از محل آن است. همچنان در تقدیر گرفتن اولی الامر بعد از این قسمت از آیه «الی الله و الرسول» باعتبار این که اولوالامر قایم مقام رسول اند، آن چنان که در مجمع البیان ذکر شده است، صحیح نیست، چون معنا ندارد ارجاع تنازع در اولوالامر به خود آن‌ها. خلاصه معنای آیه این است که اطاعت الله و رسول و اولوالامر در تمام شئون واجب است جز این که در موضوع تنازع در اولوالامر واجب است به الله و رسول رجوع شود.

با این توضیح و در صورت تأمل در آن چه در تفسیر این آیه ذکر کردیم، روشن می‌شود که تحصیل عمود کلام و پیروی از اثر آن یک اصل عمده در دورماندن از تفسیر به رأی است. در این جا دو موضوع دیگر هست که مراعات آن‌ها در مقام تفسیر ضروری است. مرحوم استاد بعد از توضیح مذکور که یکی از عوامل احتراز از تفسیر به رأی است، به بیان دو نکته دیگر و توضیح آن‌ها با ذکر مثالهایی پرداخته‌اند که ذکر آن‌ها نیاز به مقاله دیگری دارد و در این مقاله با محدودیت کمیت آن نمی‌گنجد.

مثال چهارم:

مرحوم استاد بعد از بیان تعدادی از مباحث مهم اساسی در علم تفسیر قرآن و تذکرات مکرر در توجه به دقایق الفاظ آیات، به عنوان نمونه به توضیح و تفسیر بعضی از نکات تعدادی از آیات سوره قصص پرداخته‌اند. ما قسمتی از این بحث را جهت ارائه میزان توجه ایشان به این دقایق می‌آوریم: در این قسمت از بحث بالخصوص ایشان به معانی مفهومی الفاظ آیات توجه دقیقی کرده‌اند و این کار، روش متداول همیشگی ایشان بوده است. البته قابل ذکر است که ایشان این چند آیه را به طور کامل تفسیر نکرده‌اند و روش تفسیری ایشان شامل جهات مهم متعددی بوده و بلکه در این قسمت از بحث به جهاتی از دقایق الفاظ آیات توجه کرده‌اند. نوشته ایشان به زبان عربی بوده که ترجمه آن ذیلاً ذکر می‌شود.

در سوره قصص در داستان موسی و خروج او می‌فرماید^۵: «ولما توجه تلقاء مدین» یعنی به طرفی که به مدین می‌رسید بدون این که موسی علیه السلام آن جهت یا راه را بشناسد و اراده رفتن به سوی مدین را داشته باشد والا باید می‌گفت: «ولمّا توجه مدین». یعنی از آوردن کلمه «تلقاء» مشخص می‌شود که موسی علیه السلام بدون داشتن جهت و مقصد مشخصی و بلکه بی اطلاع از راه از مصر فرار کرد و او مدین و راه آن را نمی‌شناخت. «قال عسی ان یهدینی ربی سواء السبیل» یعنی او از بیابان‌ها می‌رفت نه از جاده والا معنی نداشت امید وصول به «سواء السبیل» یعنی راه وسط یا وسط راه یا راه روشن که

به مقصد امنی منتهی می شود. «ولما ورد ماء مدین وجد علیه امة من الناس یسقون» یعنی وقتی او وارد آب مدین شد، دید گروهی از مردم دور آب احاطه کرده اند و ازدحامی در آن جا پیش آمده و به یکدیگر کمک می کنند در سقایت و دلیل این چند نکته آوردن کلمه «علیه» است به جای کلمه «عنده» و آوردن کلمه «امة» و همکاری آن ها یا به جهت عمق زیاد چاه یا کم آب بودن آن و یا زیادی گوسفندان یا سنگینی و بزرگ بودن وسیله به دست آوردن آب یا همه این ها. و آن ها در این کار حیوانات و گوسفندان خود را آب می دادند نه مزارع خود را و خانواده خود را، به دلیل این عبارت در آیه «حتی یصدر الرعاء». یعنی تا این که چوپان ها برگردند. از این عبارت روشن می شود که در کنار آن چاه کسانی که جمع می شدند چوپان ها بودند و چهارپایان خود را آب می دادند. «ووجد من دونهم امرأتین تذودان» نزدیک آن ها با فاصله ای دو زن ایستاده بودند و گوسفندان خود را نگاه می داشتند که با بقیه مخلوط نشوند. یعنی دو تا زن در سن بزرگی نه دو تا دختر بچه کوچک، چون در کلام بلیغ این کلمه به دختر بچه گفته نمی شود و بنابراین غیرت موسی ﷺ فرآ گرفت.

«قال ما خطبکما»، سؤال کرد از آمدن آن دو در آن مکان و این که چرا آن دو زن چوپانی می کنند و از این که چرا گوسفندان خود را آب نمی دهند. لذا آن دو جواب دادند.

«قالتا لانسقی حتی یصدر الرعاء و ابونا شیخ کبیر». پس او از جواب آن ها متوجه شد که آن دو گوسفندان خود را با باقی مانده آبی که چوپان ها برای گوسفندان خود از چاه کشیده و در جایی و یا ظرفی پر کرده اند سیراب می کنند، چون کشیدن آب از چاه به چند نفر احتیاج داشت.

«فسقی لهما» پس او همه گوسفندان را به تنهایی آب داد. از این جا دختران شعیب فهمیدند که مردی است بسیار نیرومند به طوری که بعداً خواهد آمد. اگر موسی ﷺ گوسفندان دو دختر شعیب ﷺ را قبل از چوپان ها آب می داد، آن گروه راضی نمی شدند. مانع می شدند. آن دو هم ناچار نبودند گوسفندان خود را نگهداری کنند. یعنی آن موقع غرض اصلی موسی ﷺ که کمک به آن دو دختر بود تأمین می شد و آن ها بدون معطلی با گوسفندان خود به منزل مراجعت می کردند و اما این کار مقدور نبود چون چوپان ها حاضر نمی شدند دیگران بر آن ها مقدم شوند. اما اگر موسی ﷺ از روی ناچاری گوسفندان چوپان ها را آب می داد، تا بعداً نوبت به آن دو برسد، این نقض غرض او بود چون غرض او کمک به آن دو دختر بود که نیازمند به کمک بودند، لذا تمامی گوسفندان یعنی هم گوسفندان چوپان ها و هم گوسفندان آن دو دختر را یک جا و هم زمان آب داد. البته به جهت کمک به آن دو دختر. [این استنباط از حرف «ل» در عبارت «فسقی لهما» برای استاد حاصل شده است] و وقتی او همه گوسفندان را آب داد و همگی رفتند و او تنها ماند برگشت به سایه.

«ثم تولی الی الظل» سپس رفت به زیر سایه درخت، چون آن جا دیواری نبود که سایه مال دیوار باشد، به جهت این که آب مدین در بیابان قرار داشت، آن چنان که از سیاق قصه معلوم می شود.

«فقال رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر». به جهت راه زیادی که در بیابان ها طی کرده بود، نه در

جاده و در این مسافت طولانی هم به رهگذری برخورد نکرده بود و شدیداً گرسنه بود و همچنین از فرعون و افراد او در خوف بود. لذا از خداوند تقاضای رحمت و خیر کرد و گفت پروردگارا، من نیازمندم به هر خیری که به سوی من بفرستی یعنی مثلاً حداقل غذا و پناه دادن در جایی که ایمن از خطر فرعون باشد.

«فجائته احدیهما تمشی علی استحياء» یعنی یکی از آن دو دختر به سوی موسی آمد [بعد از این که آن دو به خانه رفتند و جریان برخورد با موسی را به پدر خود گفتند] به صورت تنها یعنی، نه خواهر دیگرش همراه او بود و نه پدرش و چون چوپان ها هم آن جا نبودند لذا آن دختر با حالت خاص توأم با حیا به طرف او آمد [یعنی در حالی که خجالت می کشید و حالت تعظیم نسبت به موسی داشت نسبت به آن رفتار کریمانه که از او مشاهده کرده بود] و همچنین محتمل بود که آن دختر گرایشی نسبت به موسی علیه السلام پیدا کرده باشد. لذا اظهار کرد که امور زندگی آن دو به دست پدرشان است.

«ان ابی یدعوك لیجزیک اجر ما سقیة لنا». آن دختر با این کلام اظهار کرد که آن دو و پدرشان رفتار کریمانه و غیرت مندانه او را در سقاییت گوسفندان به آن صورت مذکور ارج نهاده اند. لذا موسی علیه السلام علاقه مند شد که دعوت پدر آن دختر یعنی حضرت شعیب را پذیرفته و به خانه آن ها برود. در طول راه از نحوه راه رفتن و به طور کلی رفتار حضرت موسی علیه السلام برای آن دختر آشکار شد که او انسانی است امین و دارای اخلاقی کریمانه به طوری که موسی علیه السلام جلوتر از آن دختر و با فاصله از او راه می رفت و وقتی موسی علیه السلام به خانه آن دختر وارد شد و با پدر او صحبت کرد و تمام قضایای زندگی و فرار خود از مصر را به او گفت. او گفت: نگران نباش تو از قوم ستمگر نجات یافتی، یعنی می توانی در کنار ما در امنیت و دور از خطر زندگی کنی.

«قالت احدیهما» یکی از آن دو دختر یعنی همان که به سوی موسی برگشت و دعوت پدرش را به او ابلاغ کرد. این که به این صورت تعبیر کرده، جهت تمثیل حالت توأم با حیا آن دختر در مخفی کردن رغبت او نسبت به موسی علیه السلام در صورت کلام است و آن دختر گرایش قلبی خود را به موسی علیه السلام با این کلام اظهار کرد.

«قالت احدیهما یا ابت استأجره ان خیر من استأجرت القوی الامین». وقتی قدرت و امانت و اخلاق کریمانه موسی علیه السلام برای حضرت شعیب (پدر آن دو دختر) روشن شد و همچنین رغبت آن دختر نسبت به موسی علیه السلام و برعکس و همچنین شعیب علیه السلام در درون خود رغبتی در ازدواج آن دو احساس کرد و اینکه تمایل یافت موسی علیه السلام در نزد او بماند گفت:

«انی ارید ان انکحک إحدى ابنتی هاتین».

مثال پنجم:

استاد معتقد بود برای درک معانی عمیق قرآن مجید، باید تخصص های مختلف به کار گرفته شود

و در مواردی باید کار به صورت تحقیق گروهی و از دیدگاه‌های مختلف درآید. در یکی از سخنرانی‌های خود که در موضوع ضرورت اجتهاد و حدود و چگونگی آن بود^۶.. و مطالبی عنوان کردند که قسمتی از آن حاکی از دیدگاه ایشان در مورد به کار بستن تخصص‌های مختلف جهت فهم قرآن مجید و دقائق آن است:

«... این جا ضرورت پیدا می‌کند که من و شما در عصر حاضر فقیه باشیم و اکتفا نکنیم به آن مقداری که الان هست. در این زمینه قصور شده است، از دو جنبه، یکی از نظر کم، یعنی مثلاً ده، بیست، پنجاه مجتهد و دانشمند آیا می‌توانند جامعه عظیم اسلامی ما بین جبل الطارق و کوه هیمالیا را اداره کنند. از نظر کم باید توسعه داده شود. اما از نظر کیف. مگر همه می‌توانند به این معنی همه نیازمندی‌های این جامعه امروز را اداره بکنند. فرض کن یک مجتهد درجه یک مثل شیخ طوسی یا فرض کن علامه حلی، شهید اول، مرحوم آیت الله بروجردی. تازه یک دهم نیازمندی‌های مسلمانان امروز را نمی‌توانند برطرف کنند... اگر امام معصوم باشد، در همه مواقع مورد نیاز، به جواب گویی همه نیازمندی‌ها آمادگی دارد. اما مجتهد نمی‌تواند. او معصوم نیست. علمش نامحدود نیست. اطلاعات و منابعش محدود است.

غیر از این که باید تقسیم مشاغل، عملی شود، چاره‌ای نیست. این جا نباید توقع داشت که یک مجتهد مثلاً در علم جغرافیا هم تخصص داشته باشد، دیگری باید در این علم متخصص شود. نباید منتظر شد که مجتهد در رشته‌های مختلف علوم متخصص شود. کار مجتهد تخصص در علوم دینی است و اگر کسی بخواهد در این رشته متخصص شود، باید با تمام مبادی احکام آشنا شود. اجتهاد در علوم دینی ضروری است مثل این که یکی از شماها که استاد درس تاریخ است بیاید یک تاریخ اسلامی محققانه در این زمان تنظیم بکند که اصلاً یکی از ابزارهای مجتهد وقت باشد. آن دیگری یک جغرافیای عالم اسلامی، فرضاً تنظیم بکند که یکی از ابزارهای علمی محققان اسلامی باشد. دیگری بیاید کتابی در یک رشته صنعتی تنظیم کند، به صورتی که در تحقیقات علوم اسلامی بشود از آن استفاده کرد. مثلاً بعضی از مباحث را طوری تنظیم کند که در فهم آیات قرآن، از آن استفاده شود. به عنوان مثال، آقای مهندس بازرگان که خدا او را طول عمر بدهد و من خیلی او را دعا می‌کنم مثل مجتهدین، زحمت کشیده و آن کتاب «باد و باران در قرآن» را نوشته است. نوشتن این مطالب که کار یک مجتهد نیست. این مباحث در فهم قرآن خیلی مؤثر است. من با این که بیش از چهل سال است با قرآن سروکار دارم، اصلاً کارم و تخصصم کار کردن و فهمیدن قرآن است، ولی با این وصف من نمی‌توانستم این را درک بکنم که خداوند چرا یک وقت در قرآن کلمه «ریح» [به صورت مفرد] گفته و گاهی وقتها «ریاح» [به صورت جمع] به عنوان مثال:

«اللّٰهُ الَّذِي يَرْسِلُ الرِّياحَ فَتُنْفِثُ الرِّياحَ سَحَابًا» (روم/ ۴۸).

«وَمَنْ يَرْسِلِ الرِّياحَ بِشَرِّا بَيْنَ يَدَيْ رِحْمَتِهِ» (نمل/ ۶۳).

«وهو الذی يرسل الرياح بشراً بین یدی رحمته» (اعراف / ۵۷/۷).

اما آنجا که می خواهد بگوید فلان قوم را هلاک کردیم می گوید:

«واما عاد فاهلكوا بریح صرصر عاتية - سخرها عليهم سبع ليال و ثمانية ايام حسوماً فترى القوم فيها

صرعى كانوا اعجاز نخل خاوية» (حاقه / ۶۹/۶-۷).

آقای مهندس بازرگان می گوید^۷: علت این که در آن موارد کلمه «ریاح» به کار رفته به خاطر این است که باران ممکن نیست از یک باد حاصل شود و برای آمدن باران احتیاج به چند باد وجود دارد و در آن کتاب بحث کرده اند که کدام بادهای باران زاست و کدام باران زان نیست. پس وقتی چند باد برای باران لازم باشد، باید «ریاح» گفته شود.

اما وقتی بحث از نابودی قومی باشد یک نوع باد لازم است. لذا در آن جا باد را به صورت مفرد آورده است.

این کار کسی است که در علوم دیگر مجتهد است. این نوع بحث زمینه را برای فهم دقیق آیه ای آماده می کند. یک شخص دیگر مثلاً در قستی دیگر از طبیعیات مجتهد [صاحب نظر] است. او می تواند روشن کند که خداوند وقتی می فرماید آسمان ها و زمین را در «سته ایام» آفریده یعنی چه.

همین قصور یعنی این که سراغ تحقیق در این علوم نمی روید و این تخصص ها را در اختیار متخصصین علوم اسلامی نمی سازید، سبب شده که خیلی از رازهای قرآن مجید پنهان مانده است. مثلاً هر قدر کتاب های اسلامی را ورق بزنید، آخرش به دست نمی آید که مقصود از شش روز در خلقت آسمان ها و زمین چیست. چون درک این موضوع کار تنها یک مجتهد نیست، بلکه باید کنار او دانشمندان دیگر، تخصص های خود را قرار دهند.

از این جا معلوم می شود که اجتهاد یک تکلیف جمعی است و فردی نیست و باید گروهی در این زمینه کار کنند و تعداد به اندازه کفاف باشد.

۱. جزوه درس علم التفسیر، دارالتبلیغ اسلامی قم، ۱۳۹۲ هـ. ق.

۲. جزوه درس علم التفسیر، دارالتبلیغ اسلامی قم، ۱۳۹۲ هـ. ق.

۳. کافی، ج ۱/۲۷۶، ح ۱؛ عیاشی، ج ۱/۲۴۷، ح ۱۵۳.

۴. صافی ۱/۳۶۶، المكتبة الإسلامية.

۵. جزوه درس علم التفسیر، دارالتبلیغ اسلامی قم، ۱۳۹۲ هـ. ق.

۶. سخنرانی مرحوم استاد سیدمرتضی شبستری در مکتب الرضا، شعبان ۱۳۹۳، برابر ۹/۶/۱۳۵۲.

۷. باد و باران در قرآن، مرحوم مهندس بازرگان، فصل ۱۹، ص ۱۲۱.